

بسم الله الرحمن الرحيم

بیان ادله

دلیل دهم؛ عهدنامه رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به عَتَّابِ بْنِ أُسَيْدٍ

در باب وظائف حکومت در امر تربیت به ادله‌ای استشهد کردیم که دهمین دلیل حدیثی است که در بحار جلد ۲۱ صفحه ۱۲۲ از تفسیر امام عسگری علیه السلام (التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام ص ۵۵۶ سوره بقره آیه ۱۱۴) آمده است. در این حدیث آمده است که حضرت شخصی را به عنوان عامل و نماینده خود برای مکه تعیین کردند که ظاهراً ۱۸ سال داشت و به خاطر سن کم ایشان، حضرت مورد اعتراض قرار گرفت، ولی حضرت ایستادگی و دفاع کرد و در اواخر این حدیث آمده است که «فَلَيْسَ الْأَكْبَرُ هُوَ الْأَفْضَلُ بَلِ الْأَفْضَلُ هُوَ الْأَكْبَرُ»، یعنی ملاک سن نیست. تکالیفی که حضرت بر عهده آن شخص گذاشتند به این قرار است: وَ كَتَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِعَتَّابِ بْنِ أُسَيْدٍ عَهْدًا عَلَى مَكَّةَ، [قَدْ] فَوَّضَ إِلَيْهِ تَنْبِيَهَ غَافِلِكُمْ، وَ تَعْلِيمَ جَاهِلِكُمْ، وَ تَقْوِيمَ أَوْدٍ مُضْطَرِّبِكُمْ، وَ تَأْدِيبَ مَنْ زَالَ عَنْ أَدَبِ اللَّهِ مِنْكُمْ.

۱. بررسی سندی روایت

در این حدیث اولین نکته بحث سندی است که ظاهراً مرسله است و در تفسیر سند تامی برای این حدیث وجود ندارد.

۲. بررسی دلالتی روایت

اما از لحاظ دلالت به بیان چند نکته در مورد این روایت خواهیم پرداخت.

۱. نوع حکم در «فَوَّضَ إِلَيْهِ»

نکته اول این است که «فَوَّضَ إِلَيْهِ» ظاهرش این است که تفویضی که پیامبر به او کرده است به تبع تفویض ولایتی است که به او داده است نه اینکه از باب حکومتی و وظیفه‌ای به او بدهد، بلکه از حیث اینکه او حاکم و امیر شد، پیامبر این مسئولیت را به او داد، یعنی در واقع چون این مسئولیت عمارت را به او داد، این تکالیف نیز به او سپرده شده است نه اینکه حکم حکومتی خاص باشد.

۲. چهار وظیفه طولی حاکم

نکته دوم این است که چهار تعبیر در روایت آمده است؛

الف. تَنْبِيهِ غَافِلِكُمْ

ب. تَعْلِيمَ جَاهِلِكُمْ

ج. تَقْوِيمَ أَوْدٍ مُضْطَرِّبِكُمْ

د. تَأْدِيبَ مَنْ زَالَ عَنْ أَدَبِ اللَّهِ مِنْكُمْ

اول اینکه تنبیه غافل کند یعنی اگر کسی می‌داند ولی فراموش کرده و غفلت دارد باید به او آگاهی دهد و در تعلیم جاهل وظیفه امیر این است که مردم را به وظایفشان آگاه کند. در اینجا تنبیه وظیفه تعلیمی نیست بلکه وظیفه تربیتی است، اینکه افراد را متوجه کند و نگذارد غافل شوند.

تقویم این است که اگر کسی می‌دانست و غافل نبود ولی در اضطراب و ضلالت افتاده است، می‌فرماید باید او را نیز تربیت کند و نگذارد راه کج را طی کند.

پس اینها چهار وظیفه هستند که به صورت طولی می‌توان تصویر کرد. البته اولی تقدیم و تأخیر دارد و منطقی خارجی ترتیب این است که تعلیم جاهل، تنبیه غافل و تقویم مضطرب که او را مستقیم نگه دارد و هدایتش کند و چهارم تأدیب است.

۳. مفهوم «تأدیب»

نکته بعدی این است که در تأدیب چهار احتمال وجود دارد، زیرا تأدیب چند معنا دارد؛

الف. اجرای حد و تعزیر به معنای عام

یک معنای آن اجرای حدود و تعزیرات بود یعنی اجرای حد و تعزیر به معنای عام آنها مورد نظر می‌باشد.

ب. تعزیرات مقابل حدودات

معنای دوم تعزیرات مقابل حدودات بود که جنبه حکومتی دارد.

ج. تنبیه

در معنای سوم تأدیب به معنای تنبیه است که مطلق می‌باشد و غیر تعزیر را شامل می‌شود.

د. تربیت

معنای چهارم تأدیب به معنای تربیت است که روش های ایجابی را شامل می شود. این چهار احتمال در باب تأدیب وجود دارد ولی به دلیل سیاق، احتمال تعزیر و ... قوی تر است. حضرت می فرماید به جاهل علم بده، به غافل آگاهی بده، انسان مضطرب و مردد را تقویم کن و اگر کسی از آداب الهی منحرف شد او را تأدیب کن.

بنابراین از میان چهار احتمال اظهر احتمال تنبیه یا تعزیر است، یا معنایی که شامل حدود و تعزیرات و تنبیهات شود. در هر حال معلوم نیست که مقصود از تأدیب در اینجا فعالیت تربیتی مطلق باشد. (ظاهراً ادب به معنای الزامی نیز به کار رفته است).

۴. شمول روایت بر وظایف تربیتی

نکته بعدی این است که ما نیاز داریم در اینجا تأدیب را به معنای تربیت بگیریم تا بگوییم این روایت دلالت بر بحث دارد، برای اینکه جمله های قبلی به خوبی این را می رساند، که یکی همان تنبیه غافل است. پس بعد تربیتی در این روایت مسلم است، زیرا تنبیه غافل یک فعالیت تربیتی است. «تَقْوِیمَ أَوْدٍ مُّضْطَرِّبِکُمْ» نیز همین طور است، اینکه می گوید کجی ها را راست کند و انحراف ها را بزداید، کاری به تعزیر و تنبیه ندارد و یک فعالیت تربیتی است و مطلق است. و لذا حتی اگر تأدیب را به معنای تعزیر و تنبیه بگیریم باز این روایت ابعاد تربیتی را با جمله های دیگر افاده می کند.

۵. دلالت روایت بر الزام

نکته بعدی این است که ظاهر روایت این است که جنبه الزامی دارد و ظهور دلیل در وظائف الزامی این حاکم در مکه قوی است و موجب می شود که تنبیه غافل و تعلیم جاهل و ... همه در محدوده احکام الزامی شرع باشد یعنی در چیزهای ضروری و الزامی شرع باید جاهل را آگاه کرد و باید غافل را تنبیه داد و بیدار کرد و باید مضطرب و منحرف را اصلاح کرد

و اگر کسی در آن زمینه مشکلی دارد به تعزیر و تنبیه می رسد. یعنی ظاهرش این است که همه اینها در وظائف الزامی و مورد ابتلا است و شامل غیر آنها نمی شود. ظهور «فَوَضَّ إِلَیْهِ» در الزام قوی تر از بقیه است و لذا محدوده آنها در دایره ای قرار می گیرد که باید اشخاص عالم و آگاه باشند و منحرف نباشند و راه درست را طی کنند. این جوان ۱۸ سال

که عامل حضرت در مکه شده است، این وظائف را به صورت الزامی بر دوش دارد و طبعاً این وظیفه الزامی در محدوده تکالیف الزامی مکلف قرار می‌گیرد، نه چیزهایی که مستحب یا مکروه است و مورد ابتلای او نیست.

(این روایت در بحث مدیریت و مسائل سن از روایات مهم است، یعنی شایسته سالاری بدون اینکه سن ملاک باشد).

دلیل یازدهم؛ روایاتی از امام رضا علیه السلام

روایت یازدهمین از بحار جلد ۶ صفحه ۷۳ است، که در عیون جلد ۲ صفحه ۹۹، و در علل الشرایع نیز آمده است. این روایت مربوط به نماز جمعه است که روایاتی که احکام و اسرار عبادات و احکام را گفته‌اند، محور کتاب علل است. این روایت، روایت مفصلی است و از روایات مشهور می‌باشد که از امام رضا علیه السلام است و از علل خیلی از این احکامی که وجود دارد سؤال می‌شود. یک جمله این روایت این است: «فَلَمْ جُعِلَتِ الْخُطْبَةُ» که می‌گوید چرا در جمعه خطبه قرار داد؟ که جواب این است که «لِأَنَّ الْجُمُعَةَ مَشْهُدٌ عَامٌّ فَأَرَادَ أَنْ يَكُونَ الْإِمَامُ سَبَبًا لِمَوْعِظَتِهِمْ وَ تَرْغِيْبِهِمْ فِي الطَّاعَةِ وَ تَرْهِيْبِهِمْ مِنَ الْمَعْصِيَةِ وَ تَوْفِيْقِهِمْ عَلَى مَا أَرَادَ مِنْ مَصْلَحَةِ دِيْنِهِمْ وَ دُنْيَاهُمْ وَ يُخْبِرُهُمْ بِمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْأَفَاتِ وَ مِنَ الْأَهْوَالِ الَّتِي لَهُمْ فِيهَا الْمَضَرَّةُ وَ الْمَنْفَعَةُ»، یعنی جمعه مشهد عمومی و یک مجمع عامی برای مسلمانان است و خداوند خطبه را قرار داده تا امام و حاکم راه و وسیله‌ای برای موعظه آنها داشته باشد. و آنان را به عبادت تشویق کند و از گناه بترساند و آنان را بر آنچه که از مسائل دین و دنیا می‌خواهند آگاه کند.

۱. بررسی سندی روایت

اولین نکته بحث سندی است که چند مورد از روایت قابل تصحیح نیست، مثلاً عمّه که در آن جا آمده بود تصحیح ندارد، علی بن محمد بن عتیبه نیز شاید تصحیح نداشته باشد. غیر از یک یا دو مورد قابل تصحیح و توثیق نیستند و اینکه تضعیف شده‌اند یا نه یادم نیست. گرچه روایت روایتی مفصلی است و تا حدی روایت مشهوری است اما سند آن تام نیست. البته با قیودی قائل به این هستیم که شهرت فتوایی جبران می‌کند که در این روایت چنین نیست. البته ما حدود بیست روایت را بررسی می‌کنیم و بعد همه این‌ها را قبول می‌کنیم ولی حالا اگر نکته ویژه‌ای در این روایت باشد و بگوییم آن را نیز بپذیریم؛ این مشکل است.

۲. بررسی دلالتی روایت

این روایت مربوط به وظائف تربیتی حکومت است که ملاحظه کردید. (خطبه یک کارکرد خبررسانی و ... نیز داشته است که یک مقدار کمتر شده است.) حضرت در این روایت وجه و فلسفه خطبه را موعظه و آگاهی بخشی به مخاطبین و شرکت‌کنندگان در جمعه بیان کرده است. در این دلیل چند نکته وجود دارد که بیان می‌کنیم.

۱. روایت در مقام بیان حکمت

نکته‌ای که در این روایت با بقیه روایات متفاوت است این است که روایت فلسفه حکم را بیان می‌کند و بیان می‌کند که چرا خدا خطبه را در نماز جمعه قرار داد؟ و این حکمت است نه علت این چنین نیست که بگوییم اگر زمانی خطبه‌ای این فایده را نداشت، مجزی نباشد. اصل علیت است ولی نمی‌توان این را به عنوان علت پذیرفت یعنی بگوییم خطبه‌ای است که همه این ویژگی‌ها را ندارد یعنی شبه‌های که در اینجا وجود دارد این است که اگر بسیاری از آنچه که در این روایت آمده است؛ چه در اینجا و چه در فصل‌های دیگر را ملاحظه کنید خواهید دید که بیان حکمت است و نه علت.

فرق «حکمت» و «علت»

معنای حکمت این است که مواردی که به شما داده شده است برای این نیست که بگوییم وظیفه شما این نیست که این‌ها را اجرا کنید، بلکه بیان می‌کند که خداوند بر این فلسفه حکم را قرار داده است و چون غالباً چنین بوده آن را مبنا قرار داده است. فرق حکمت و علت این است که گرچه حکمت در جعل حکم دخالت دارد ولی به مکلف نمی‌دهند که آن را کم و زیاد کند به خلاف علت؛ علت به دست مکلف است وقتی گفته می‌شود «لا تشرب الخمر لانه مسکر» معنا این است که مسکر موضوع حکم است و دست مکلف است هر جا دیدید چیزی مسکر است بگویید حرام است ولی وقتی می‌گوید «اذان را چنین قرار داد برای فلان موضوع یا نماز را برای موضوع دیگر» در این موارد در حال بیان فلسفه وجودی است که در بیشتر موارد غالبی است و تطبیق آن در دست شارع است، شما نمی‌توانید بگویید چون این حکمت در این مورد نیست پس در آن حکم صادق نیست.

ملاک در حکمت بودن و علت بودن

اینکه اگر علت منحصره مخصوص این حکم باشد آن وقت علت می‌شود و در غیر آن حکمت است صحیح نبوده و نمی‌تواند ملاک باشد ملاک این است که ظهور چیست؟ وقتی گفته می‌شود «لا تشرب الخمر لانه مسکر» همه می‌فهمند

که در حال بیان علت است ولی در جایی که در حال بیان فلسفه احکام است و وجه حکم را ذکر می‌کند و بیشتر اینها را نمی‌توان در اختیار مکلف قرار داد این ظهور را پیدا نمی‌کند یعنی علت منحصره و غیر منحصره را در بیشتر موارد نمی‌فهمیم چون مصالح در اختیار ما نیست تا بفهمیم که علت منحصره است یا غیر منحصره؟ و در جایی که امام (علیه‌السلام) فرموده‌اند که امری به خاطر چیزی قرارداد شده است غیر از جایی است که می‌فرماید «لا تشرب الخمر لانه مسکر» یعنی بر مکلف عرضه می‌کند که عدم شرب به خاطر مسکریّت است.

قبلاً نیز بیان شد که در جایی که علت ذکر شود و اینکه اصل علت است و در جایی که ادات علت بیاید اصل این است که بیان‌کننده علت است ولی در این روایت اصل این قدر قوی نیست. یعنی مجموعه این مطالب را که کنار هم بگذاریم نمی‌توان اطمینان پیدا کرد که این مورد از علت‌هایی است که به شما سپرده شده است تا بررسی کنید در چه مواردی است تا در جایی که نیست بگویید نیست.

مناقشه در روایت

در این روایت بیان می‌کند اینکه گفته می‌شود وجه اینکه خطبه را قرار دادیم این است که امام این کارها را انجام دهد اما اینکه صحت نماز دایرمدار این است یا نه؟ مواجه با شبهه است. و اشکالی که به این مطلب می‌شود این است که اصل علت است و چرا در این روایت حمل بر حکمت می‌شود؟

جواب داده شد که در این روایت قرآینی وجود دارد که نمی‌توان حمل بر علت کرد. و اشکال دیگری که به این مطلب می‌شود این است که درست است که گفته می‌شود این حکمت برای جمعه است ولی وظیفه‌ای که برای اما ذکر می‌کند فی حد نفسه ملحوظ است یعنی اگر کاری به جمعه نداشته باشیم معلوم می‌شد که ملحوظ این جمله این است که امام و حاکم وظایفی دارند و جمعه را قرار داده است که به این وظایف عمل کند یعنی ظاهر این است که آن وظایف امام مفروض است و قطعی است حال بیان می‌کند که چرا در نماز جمعه خطبه قرار دادیم، برای این است که منبری باشد تا امام به وظایف خود عمل کند ولی اینکه بگوییم وظایف او منحصر در این طریق است این نمی‌شود ظاهر این است که این وظایف اساسی است که بر دوش حاکم است.

یعنی آیا امام یا حاکم می‌تواند روز دیگری نیز این کارها را انجام دهد؟ جواب این است که بله او باید وظیفه خود را انجام دهد و اینکه می‌گوید «أَنْ فَرَّادَ أَنْ يَكُونَ الْإِمَامُ...» می‌خواهد یک راهی در اختیار امام قرار دهد تا بتواند آن کارها را انجام دهد. مفروض این است که وظایف را دارد و در اینجا در خطبه نماز جمعه این است که وسیله‌ای باشد برای انجام وظایف ولی اینکه وظایف حصر در این شود این به دست نمی‌آید. این بیان دیگری است.

جمع‌بندی روایت

اگر ما باشیم و این روایت، روایت تام نیست ولو اینکه شاید روایت می‌خواهد بگوید که موعظه و ترغیب کار اوست ولی در همین جا این خیلی به لحاظ فنی و فقهی نمی‌توان یقینی گفت که روایت به دلالت التزامی یا اقتضائی در حال بیان وظیفه عامی است و در اینجا روشی برای انجام آن ذکر می‌کند، که این طور نیست شاید کل وظیفه حاکم و امام فقط در این است در خطبه مطرح کند و برود. و اما این که امام وظیفه کلی دارد ولو از طرق دیگر را نمی‌توان گفت. یعنی داشتن وظیفه تربیتی قطع نظر از رسانه نماز جمعه واضح نمی‌باشد.

بنابراین تمسک به این دلیل برای بحث وظایف تربیتی متوقف به یکی از دو بیان است؛ یک. اینکه بگوییم در اینجا بیان علیت است که گفته شد مشکوک است یعنی نمی‌توان مطمئن شد که علیت است و ظاهر روایت حکمت است.

دو. این مورد خطبه و جمعه به عنوان مورد اشاره می‌شود و الا در ذیل روایت که گفته می‌شود «سَبَباً لِمَوْعِظَتِهِمْ وَ تَرْغِيبِهِمْ فِي الطَّاعَةِ» ظاهر دلیل این است که ترغیب و تشویق آنها وظایف کلی است که یک نمود آن در خطبه نماز جمعه است. که این نیز نوعی برداشت است والا تمام نمی‌باشد و جنبه فقهی که بتوان مطمئن به این قاعده شویم محل تردید است.

بنابراین این روایت برخلاف روایات قبلی که غالباً دلالتشان خوب بود غیر یکی دو مورد دلالتش مشکل دارد. و سند روایت نیز بی‌اشکال نبود. و لذا نیازی به بررسی جزئیات بعدی نمی‌باشد. حال اگر از نظر دلالت اشکال موجود حل می‌شد در این صورت موعظه و ترغیب و... دامنه عامی داشت ولی به هر حال دارای اشکال‌اند. (علت ناقصه همان حکمت است و عرض شد اگر کسی اینها را ببیند سیاق تعیین می‌شود).

دلیل دوازدهم؛ روایتی از سیره امیرالمؤمنین (علیه السلام)

روایت دوازدهم: روایتی است که سیره امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نقل می‌کند. این روایت در کتاب علم و حکمت دارالحدیث صفحه ۳۰۹ است. که از عدة الداعی و نجاح الساعی ص ۱۱۱ و الإرشاد و مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل جلد ۱۳ ص ۲۵ نقل شده است.

روایت: «يُرَوَّى عَنْ سَيِّدِنَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّهُ لَمَّا كَانَ يَفْرُغُ مِنَ الْجِهَادِ يَتَفَرَّغُ لِتَعْلِيمِ النَّاسِ وَالْقَضَاءِ بَيْنَهُمْ فَإِذَا يَفْرُغُ مِنْ ذَلِكَ اشْتَغَلَ فِي حَائِطٍ لَهُ يَعْمَلُ فِيهِ بِيَدِهِ وَهُوَ مَعَ ذَلِكَ ذَاكِرٌ لِلَّهِ جَلَّ جَلَّالُهُ.»

۱. بررسی سندی روایت

این روایت نیز سند ندارد و روایت مرسله است.

۲. بررسی دلالتی روایت

از نظر دلالت بیشتر به حوزه تعلیم ارتباط دارد، مگر اینکه گفته شود تعبیر به تعلیم در این روایت اعم از کار علم‌آموزی و هدایت به عنوان تنبیه و هدایت است.

۱. معنای عامی «تعلیم»

این جمله جدیدی است بیان می‌شود و تابحال گفته نشده است گاهی بعید نمی‌دانیم در بعضی موارد تعلیم در معنایی اعم از این باشد که بخواهد ابتدائاً علم را به کسی دهد حتی در جایی که بخواهد فرد را متوجه کند و از غفلت خارج کند یا تذکر دهد. بکار رفتن این موارد در یک معنای عامی از تعلیم بعید نیست و تعلیم شامل فعالیت‌های یادآوری و تذکر نیز باشد.

این احتمال است که قبلاً داده نمی‌شد یا کمتر توجه شده است و اگر چنین باشد روایت مربوط به بحث خواهد بود باید شواهد پیدا کرد ولی حدس این است در مواردی تعلیم به معنای تنبیه و هدایت و... می‌آید یعنی نوعی تجدید علم و توجه به اینکه شما این علم را دارید و به مقتضیات آن عمل کنید، شاید شامل آنها نیز شود.

اگر تعلیم را جزء تربیت بدانیم شامل این موارد نیز می‌شود و این مطلب درست است که تعلیم جزء تربیت است و بحثش گذشت. اما در اینجا می‌خواهیم بخش‌های غیر تعلیم را بررسی کنیم کار به اصطلاح نداریم. بحث تعلیم گفته شده است و می‌خواهیم بگوییم غیر از تعلیم به معنای خاص در حوزه‌های دیگر وظیفه‌ای دارد یا نه؟ و اگر ظاهر روایت در نظر گرفته شود روایت می‌گوید تعلیم الناس و شامل نمی‌شود ولی اگر احتمال دهیم که تعلیم یک حیطه معنایی وسیع‌تری دارد آن وقت علاوه بر این بخش آنها را نیز شامل می‌شود.

۲. دلالت سیره بر رجحان

نکته دیگری که در این روایت است اینکه این روایت بیان سیره می‌کند و ذکر وظیفه به عنوان قولی، می‌گوید امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین بود و حداکثر سیره دلالت بر رجحان می‌کند اما دلالت بر وجوب ندارد بخصوص که در ادامه دارد «وَهُوَ مَعَ ذَلِكَ ذَاكِرٌ لِلَّهِ جَلَّ جَلَّالُهُ» و معلوم است کسی که حاکم شد واجب نیست همزمان با این کار ذکر

بگوید. پس نهایتاً رجحان یا استحباب به معنای عام فهمیده می‌شود و وجوب را مگر با قرائنی بسیار دشوار نمی‌توان استفاده کرد.

بحث اصولی

بر اساس بحث اصولی که سیره اولاً و بذات مفید جواز است یعنی اینکه این کار را می‌توان انجام داد که اعم از وجوب و استحباب و اباحه است و در ترک نیز اعم از کراهت و حرمت و اباحه است. حمل سیره بر خصوص استحباب یا کراهت قرینه می‌خواهد که در این روایت هست. حمل کردن سیره عملی بر وجوب یا حرمت مؤونه زائده‌ای می‌خواهد که خیلی دشوار و کم است.

جمع‌بندی روایت

بنابراین در این روایت سه اشکال اساسی وجود دارد؛

یک. ضعف سند

دو. اختصاص روایت به تعلیم و نه حوزه‌های دیگر تربیتی

سه. روایت حداکثر مفید رجحان است و نه وجوب.

منتهی گفتیم شاید بتوان در اشکال دوم گفت که تعلیم معنایی وسیع و عامی در برابر تربیت دارد که شامل دیگر حوزه‌های تربیتی نیز شود یعنی در جاهایی که نوعی موعظه می‌کند و توجه می‌دهد را نیز شامل شود که در این صورت اشکال دوم رفع می‌شود.

وصلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین